جهان عجیبی است

درآرامش من پلنگی است
با لبخندی صورتی
آه می‌کشد چه جهان عجیبی است
که درآهویی
زندانی است

«شمس لنگرودی»

کلید ندارم

چترکوچک وشکسته‌ام
را در توفان وسیلاب
برسرم می‌گیرم
و در باران / آرام‌آرام
به‌سوی خانه‌ام
در پایان جهان می‌روم
به خانه‌ام که می‌رسم
در خانه بسته‌است / و من کلید ندارم.

«احمدرضا احمدی، دفترهای سالخوردگی، دفتر هفتم»

زود ترک برمی‌دارد

دنیا درآینه جیبی
برگی از درخت است
سنگی از کوه
قطره‌ای از دریا
قابل حمل و نقل است
اما زود ترک برمی‌دارد!

«رسول یونان، مواظب باش مورچه‌ها می‌آیند»

سخنی با خوانندگان

ن.ح

در اردیبهشت نمی‌شود از اصفهان رفت

اردیبهشت که می‌شود برای از اصفهان رفتن مردد می‌شوم. همیشه، هر سال همین طور بوده. فکر مهاجرت، حتی فکر سفر هم از سرم می‌افتد. هر چند پگاه بگوید شهسوار این روزها بهشت شده. یا صدیقه بگوید بوی بهار نارنج درآمل پیچیده و خودم به فکر شیراز باشم که هنوز بعد از این همه سال فرصت تجربه اردیبهشتی‌اش به دلم مانده! اردیبهشت‌ها دلم می‌خواهد از صبح تا شب در اصفهان راه بروم. در پارک‌ها، کنار زاینده رودی که تازه زنده شده، هوا هنوز خیلی گرم نیست و می‌شود پیاده روی کرد چه صبح زود، چه عصر و چه شب. نه، اردیبهشت، ماه رفتن نیست.

اول تا دهم اردیبهشت را «روزهای اصفهان» نام‌گذاری کرده‌اند؛ روزهای از اصفهان گفتن و نوشتن و اصفهان را زندگی کردن. به همین مناسبت امروز در صفحه هنر و ادبیات یک گزارش از یکی از جذابیت‌های نادیده گرفته شده این شهر گفته‌ایم و یادداشتی درباره یکی از هنرهایش داریم.

یادداشت

اکرم ادیبی

کمی از سرمه‌دوزی در روزهای اردیبهشتی اصفهان

یک متر ترمه مرغوب می‌خواستم برای رومیزی. در بازار پی ترمه می‌گشتم که یاد تو افتادم. مدت‌ها قبل از ترمه یزد گفته بودی و گفته بودم زیباتر می‌شود اگر در اصفهان سِرمه‌دوزی شود. جانماز، سجاده، جلد قرآن و تابلوی آن را زیاد دیده‌ام.

ترمه جزو صنایع دستی است و سرمه‌دوزی یک کار هنری دستی. یعنی ترمه را به این راحتی‌ها نمی‌توان اما دومی را می‌توان در خانه دوخت. گاهی به سرمه‌دوزی، ترمه‌دوزی می‌گویند چون پارچه‌ای که سرمه روی آن دوخته می‌شود باید محکم و مرغوب مانند ترمه باشد تا بتواند وزن انواع سرمه و ملیله را تحمل کند. ملیله‌دوزی هم می‌گویند و ملیله رشته‌های فلزی در اصل نخ‌های نقره و طلا هستند که به صورت مارپیچ و فنری درآمده‌اند.

برای سرمه‌دوزی اول پارچه ترمه را از چهار طرف می‌کشند تا چروک نشود و روی دستگاهی ثابت می‌بندند. بعد طرح را با صابون می‌کشند و روی همه خطوط آن را سوزن‌دوزی می‌کنند. ملیله را به اندازه‌های مورد نظر می‌چینند و سوزن نخ شده را از آن می‌گذرانند و از روی خطوط کوک می‌زنند تا همه خطوط طرح با سرمه پوشیده شوند. جایی برجسته مثل سطح گلبرگ‌ها را بعد از قرار دادن پنبه یا هر حجم دهنده دیگری با ردیف‌های سرمه می‌پوشانند. این‌ها از ذهنم می‌گذشت که دوستی قدیمی را دیدم. از احوالش جویا شدم؛ گفت: «این روزها روزهای آخری است که در حال سرمه‌دوزی روپوش برای روی قبر مطهر امام حسین(ع) هستم. روی روپوش حک‌شده: "قال هذا قبر الحسین بن علی بن ابیطالب(ع) الذی قتل عطشاناً غریباً" و روی آن را با هنرهای ملیله و خوشنویسی و با استفاده از مروارید و ملیله تزیین می‌کنم. البته همراه یک گروه از خانم‌های هنرمند اصفهان...» دلم گروه خواست و باز یاد تو افتادم. هنوز ترمه مورد نظر را نیافته بودم.

خبر

اولین کسی که سیزده غزل حافظ را به فرانسوی و انگلیسی ترجمه کرد

'سِر ویلیام جونز' زبان‌شناس، ادیب و خاورشناس انگلیسی بود در ۷ اردیبهشت ۱۱۷۳ برابر ۲۷ آوریل ۱۱۷۹۴ از دنیا رفت. "جونز" نخستین کسی بود که خانواده زبان‌های هندواروپایی را کشف کرد و متوجه خویشاوندی زبان فارسی با زبان‌های اروپایی شد. او به دلیل علاقه فراوانش به ادبیات و شاعران ایران، به جونز ایرانی ملقب شده بود. ترجمه «تاریخ نادر شاه افشار» در سال ۱۱۴۵ خورشیدی با نگارش میرزا مهدی خان استرآبادی، منشی مخصوص نادرشاه، توسط جونز به فرانسوی شهرت جهانی یافت. در سال ۱۱۵۰ سر ویلیام جونز، که خود عاشق زبان فارسی بود، برای نشر این زبان تلاش بسیار کرد و کتابی با نام «دستور زبان فارسی» تألیف کرد که بسیار مورد توجه و بهره‌برداری قرار گرفت؛ به‌طوری که شیفتگان زبان فارسی از این کتاب به‌عنوان مأخذ معتبری استفاده می‌کردند. در این کتاب، شعرهایی از شاعران فارسی‌گو از جمله سعدی نیز ترجمه شده بود.

اگر کسی از کتابم ایراد شرعی یا عرفی گرفت، دارم بزنید!

امین الله رشیدی، خواننده قدیمی رادیو گفت می‌ترسد بمیرد و انتشار سومین کتاب خاطراتش و اجرای ۴۰ آهنگ قدیمی اش را نبیند. این خواننده پیشکسوت در روز تولدش، مهمان خبرآنلاین بود.

این موسیقی‌دان که از سال ۱۳۲۷ به عالم موسیقی وارد شده، تا امروز بیش از ۱۲۰ آهنگ ساخته و قطعات زیادی را هم خوانده، این روزها از بی‌اعتنایی و برخوردهای نامناسب مراکز فرهنگی و هنری آزرده است. رشیدی که در ۱۰ سال گذشته دو کتاب منتشر کرده است، گفت: «۶ سال است که معاونت فرهنگی ارشاد مرا سر می‌دواند. به کتاب سوم من که در برگیرنده خاطرات، عکس ها و اسناد فرهنگی، اجتماعی و تاریخی ۱۰۰ سال اخیر کشور است، ۸۸ ایراد وارد کرده‌اند که بیشتر آن‌ها بنی اسرائیلی است. در یکی از جلساتی به مدیران حوزه نشر گفتم شما اجازه انتشار کتاب مرا بدهید و بعدش اگر کسی اشکال شرعی یا عرفی از آن گرفت، مرا تو همین حیاط وزارت ارشاد دار بزنید.»

گزارش نشست بررسی بخشی از جذابیت‌های تاریخی هنری کمتر دیده شده اصفهان ؛

سنگ‌نگاره‌های آرامگاه‌های مردم اصفهان اسناد تاریخی هنری ارزشمندی هستند

در دنیا هم این دو گورستان ارامنه و تخت فولاد از جمله ارزشمندترین اسناد تاریخی و گونه‌های تصویری مهم در زمینه هنرهای تجسمی قلمداد می‌شوند

گزارش
نفیسه حاجاتی

هنر مصداق‌های بی‌شماری دارد و به صورت‌های مختلفی هم متجلی می‌شود. ادبیات هم همین طور است. بوم نقاشی، تابلوی عکس، مجسمه‌ای در آتلیه هنرمند و کتابی که نویسنده‌ای خوش قلم می‌نویسد معدود مصداق‌های هنر یا ادبیات هستند.

مصداق‌های بی‌شمار دیگری هم وجود دارند که کمتر کسی حدس می‌زند که بتوان به طور جدی درباره حضور هنر و ادبیات در آن‌ها صحبت کرد؛ درست مثل سنگ آرامگاه‌ها!

در هفته اصفهان، همه از جذابیت‌های زیاد تاریخی و طبیعی این شهر صحبت می‌کنند. اما این بارکافه زمان به این مناسبت یک نشست متفاوت تدارک دید. مهدی تمیزی، عکاس و پژوهشگر هنر، حاصل ۱۱ سال عکاسی و پژوهش‌هایش در زمینه هنرهای تجسمی بر روی سنگ آرامگاه‌های مردم اصفهان را در اولین روز از هفته اصفهان، برای جمعی از مخاطبان هنردوست ارائه کرد.

■ از پرلاشز تا تخت فولاد

قریب به اتفاق گردشگرانی که پایشان به پاریس می‌رسد، حتماً دیدن گورستان پرلاشز را در برنامه سفرشان قرار می‌دهند هر چند که پرلاشز وسط شهر نیست و فاصله نسبتاً زیادی هم با جذابیت‌های اصلی شهر دارد. اما چرا مسافران اصفهان سراغی از تخت فولاد واقع در میان شهر با انبوهی از آرامگاه‌های تاریخی ارزشمندش نمی‌گیرند؟!

مهدی تمیزی در ابتدای جلسه، مقدمه‌ای را که دکتر ناصر نوروززاده چگینی، مدرس و پژوهشگر تاریخ، بر کتابش «سرونگاری‌های سنگ آرامگاه‌های مردم اصفهان» نوشته خواند و سپس با اشاره به پژوهش‌های سال‌های اخیرش که نه فقط به اصفهان که به اقصی نقاط ایران و البته به پاریس هم می‌رسد، گفت: «تعدادی گورستان متعلق به پیش از اسلام در ایران داریم که خوشبختانه هنوز سرپا مانده‌اند. یکی از مهمترین و ارزشمندترین آن‌ها، از منظر تاریخی نه صرفاً تجسمی، گورستان خالد نبی در شهر گنبد قابوس است. هیچ کدام از پژوهشگران دوره‌های پهلوی اول و دوم که در ایران کار کرده‌اند به ویژه آلمانی‌ها، نتوانسته‌اند تاریخ دقیقی برای این گورستان اعلام کنند. از نظر فاصله‌اش از سطح دریا، شیوه چیدن سنگ قبرها و مدل آن‌ها».

او ادامه داد: «گورستان‌های دیگری هم با عنوان دخمه‌ها وجود دارند که از دوره هخامنشیان و ساسانیان به جا مانده. اما گورستان‌هایی که بعد از اسلام باقی مانده، به جرات می‌توان گفت از زیباترین آنها گورستان تخت فولاد اصفهان و آرامگاه ارامنه است. که من به عنوان گورستان اصفهان از آن‌ها یاد می‌کنم. بعد از اصفهان، گورستان سپیدچال در شمال ایران است که بخشی از هنرهای تجسمی را در آن‌ها می‌توان دید. ولی دیگر جایی نیست. در دنیا هم این دو گورستان ارامنه و تخت فولاد از جمله ارزشمندترین گونه‌های تصویری قلمداد می‌شوند».

■ مقابری که خراب‌شدند تا مزاحم راه رفتن زوار نباشند!

تمیزی با تاکید بر این که در این جلسه می‌خواهد فقط درباره جغرافیای اصفهان صحبت کند، گفت: «اگر از شهر خارج شویم، در اسراخاتون پیربکران قبرستان زیبا و بزرگ یهودیان است. البته خوانسار، گلپایگان، کاشان، سمیرم، شهرکرد و ... هم در این زمینه حرف‌های زیادی برای گفتن دارند. اما امروز حرف ما بر سر جغرافیای شهر اصفهان است که شامل ۴ گروه می‌شود؛ اول گورستان تخت فولاد که امروزه به دلیل کشیدن خیابان‌های متعددی در آن که از دوره رضاشاه شروع شده به چندین قسمت تقسیم شده. دوم گورستان ارامنه که بخش بسیار بزرگی از آن در زمان رضاشاه و حضورش در اصفهان به دلیل این که سنگ قبرها را نبیند، تخریب شد و البته چندسال پیش هم بخش دیگری از گورستان برای ساخت بیمارستان الزهرا تخریب شد. سومین بخش، کلیساهای اصفهان هستند که در آن‌ها سنگ آرامگاه‌های بسیار ارزشمندی قرار دارد و چهارمین بخش این جغرافیا هم امامزاده‌ها هستند». به گفته تمیزی گورستان ارزشمندی به نام ستی فاطمه در خیابان کاشانی وجود داشته که در دوره پهلوی دوم کاملاً از بین رفته است.

مقبره تیمور لنگ و شماری از چهره‌های تاریخی و البته سنگ قبرهای بسیار ارزشمندی که علامه همایی در کتاب تاریخ اصفهان از آن یاد کرده از جمله دیدنی‌ها و اسناد تاریخی این گورستان بوده است. اما امروزه به جز امامزاده ستی فاطمه و حیاط بزرگی که در آن دعا برگزار می‌شود، چیزی نیست.

تمیزی درباره مقابر این امامزاده گفت: «هفت نفر از فرزندان نواب صفوی آنجا مدفون هستند. کسانی که شاه سلیمان به دلیل مشکلاتی که در خانواده سلطنتی رخ داده بود، کور و بعد هم یکی یکی اعدامشان کرد. الان هم سنگ قبرهای بسیار ارزشمندی از سنگ مرمر یکپارچه و گل و مرغ و اسلیمی‌های خاص دوره صفوی را می‌توانید در آنجا ببینید. سنگ‌ها به حدی ارزشمندند که خیلی از آن‌ها را تا دست نکشید، باورتان نمی‌شود که سنگ هستند. ظرافت بسیاری دارند. اما بقیه قبور آسفالت‌شده‌اند. در دوره شهردار قبلی، چون گورها به پای زوار گیر می‌کرده، کل مجموعه را آسفالت کرده‌اند و همه این‌ها زیر آسفالت هستند!»

■ اگر شیری اگر میری اگر مور

امامزاده احمد پشت مسجد امام اصفهان، هم از جمله محل‌های دیدنی‌ای بود که این پژوهشگر هنر در جلسه دیدنشان را به حضار توصیه کرد. به گفته او بهترین آثار نقاشی روی گچ از منظر معماری و دکوراسیون و قبر دختر امیرکبیر که یکی از شاهکارهای حجاری در اصفهان محسوب می‌شود، همچنین قبر خسرو خان فرزند والی اصفهان از جمله دیدنی‌های هنری-تاریخی این امامزاده هستند.

تمیزی از سنگ مقبره یک خان قشقایی به عنوان نمونه کم‌نظیری از هنر حجاری یاد کرد و گفت: «از قبوری که در کل ایران نمونه دیگری ندارد. قبر خان قشقایی است که به صورت زیگورات از زمین بالا آمده، دو پله خورده و حجار تمام مراحل قتل خان قشقایی را در ۸ پلان تصویرسازی کرده است. این سنگ بسیار بزرگ حالا از وسط شکسته. به قول آقای نوروززاده چگینی، چون به پای زائران گیر می‌کرده، سنگ را برداشته و باعث شده‌اند در مراحل جابه جایی از وسط ترک عمیقی بخورد. درست مثل شیری که چون از وسط شکسته در چاه کنار امامزاده در کنار انبوده مصالح ساختمانی رهایش کرده‌اند.»

در ادامه جلسه، مهدی تمیزی با نشان دادن عکس‌های مختلف از فیگورها و فرم‌های بر روی سنگ آرامگاه‌های تخت فولاد و ارامنه، به توضیح المان‌ها، خطوط و ارزش‌های هنری و تحسین ترکیب بندی‌ها و حسن استفاده از فضاهای مثبت و منفی در این اسناد تاریخی، پرداخت. بر اساس تحقیقات تمیزی، فیگورها اغلب برای معرفی پیشه‌های درگذشتگان بر روی سنگ قبور استفاده می‌شده‌اند و برعکس چیزی که این روزها رواج دارد، ترسیم پرتره درگذشتگان خیلی به ندرت انجام می‌شده است. او در ادامه با اشاره به تابلوهایش که روی میزهای کافه و دیوارها قرار داشتند، به المان‌ها، خطوط، نقوش و ادبیات این اسناد تاریخی اشاره کرد و برای مثال شعر «اگر شیری اگر میری اگر مور / گذر باید کنی آخر لب گور / دلا فکری به حال خویشتن کن / که موران نهند خانه و کنند گور» را که روی سنگ مقبره پهلوانی حک‌شده، خواند. مهدی تمیزی، بخشی از پژوهش‌ها و عکاسی‌های یک‌دهه اخیرش را در قالب کتابی با عنوان «در سایه سرو»، سرونگاری‌های سنگ آرامگاه‌های مردم اصفهان ارائه کرده که قرار است در خرداد ماه امسال منتشر، رونمایی و توزیع شود.

گفت و گو با یک هنرمند اصفهانی به بهانه نمایشگاه عکس قابل توجهش در پاریس؛

آثار مارینا آبراموویچ انسان‌شمولند

■ نمایشگاه به مثابه یک استراتژی طی مسیر

گفت و گو
مریم قدسیه

«زندگی و مرگ مارینا آبراموویچ» عنوان اثری هنری است که در ۶۵ سالگی این هنرمند شناخته شده‌ی پرفورمنس (هنر اجرا) توسط رابرت ویلسون ساخته شد. آبراموویچ پس از ۵ تجربه قبلی، این بار ساخت مرگش را به هنرمندی پیشنهاد داد و به درخواست کارگردان ساخت زندگی‌اش نیز به آن اضافه شد. امید هاشمی هنرمند ایرانی ساکن فرانسه که شاگرد آبراموویچ بود، از این پروژه به طور کامل عکاسی کرد و ۲ سال پیش برخی از این عکس‌ها را در جشنواره تئاتر فجر به نمایش گذاشت. او این روزها و با حضور آبراموویچ در پاریس، نیز نمایشگاهی دیگر از این تصاویر در گالری Art Roch پاریس برگزار کرده است. حضور در این اثر، نمایش دوباره و به قول خودش متفاوت عکس‌ها دلایل خوبی برای گفتگو با او درگیر و دار این نمایشگاه است.

■ جالب است این بار بر خلاف همیشه عکس‌ها اول به ایران آمده و حالا در پاریس نمایش داده می‌شود، این تفاوتی که در نمایش دوباره عکس‌ها مدعی آن هستید، شامل چیست؟

بله. عکس‌ها اولین بار در جشنواره تئاتر فجر به نمایش درآمدند. در این نمایش تمام عکس‌ها با تعداد یکسان و بر اساس فضای تماشاخانه ایرانشهر چیدمان شدند. تجربه‌ای که به نظرم چندان موفق نبود؛ اما در این پروژه هر کدام از عکس‌ها در سایزهای متفاوت و مخصوص به خودشان در چند سالن گالری چیدمان شده‌اند به طوری‌که در یکی از سالن‌ها تنها یک عکس نمایش داده شده و بقیه دیوارها خالی است. به جز عکس‌های نهایی اثر، عکس‌های تمرینات نیز در سالن دیگری در گالری ارائه شده‌اند.

■ اصلا چرا بعد از این مدت به فکر نمایش دوباره عکس‌های این کار در پاریس افتادید؟

معمولا سفرهای مارینا آبراموویچ به شهرهای مختلف جهان با اتفاقات متعدد هنری همراه است. این بار مارینا سفری به پاریس پیش رو داشت، بدون اینکه حرکت هنری خاصی در کنارش برنامه ریزی شده باشد، همین قضیه باعث شد تا ایده‌ی اولیه برگزاری این نمایشگاه در ذهنم نقش ببندد و این بار و به واسطه‌ی نمایش این عکس‌ها اتفاقی دیگر در رابطه با او در پاریس ایجاد شود. هر چند مسلما او نیازی به این اتفاق ندارد ولی این ارتباط برای آدم‌هایی که اینجا هستند، فوق‌العاده خواهد بود و به نظرم می‌تواند راهی دیگر پیرامون شناخت او حتی برای افراد دیگر در جاهای دیگر باشد.

■ چرا تا این حد برآشنایی با این هنرمند برای بقیه حتی آنهاکه امروز اینجا و در پاریس نیستند و نمی‌توانند این کارها را ببینند، تاکید دارید؟

زیرا مارینا آبراموویچ هنرمندی است که راه ارتباطی تازه‌ای را در انسان پیدا کرده است. واقعیت این است که او همواره سعی کرده به بهترین نحو رابطه بین اجتماع و هنر را بواسطه آثارش نگه دارد و فکر می‌کنم آشنایی بیشتر با چنین هنرمند و انسانی برای بسیاری از مخاطبان انرژی بخش و برای هنرمندان از لحاظ آموزشی راهگشا نیز باشد.

■ به عبارتی شما آثار مارینا آبراموویچ را تا حدی جهان‌شمول می‌دانی که قابلیت توجه حتی برای مخاطبی که در ایران و از فرهنگی کاملا متفاوت است را دارد، چه چیزی باعث این جریان‌شده است؟

دقیقا. باید بگویم منظورم از این جریان و به بیان بهتر انسان‌شمول بودن آثار او، این است که توانسته تا حدی در وجود خودش پایین رود و کندوکاو کند که به جایی مشترک بین تمام انسان‌ها برسد. بر فرض مثال وقتی به‌شرم از جنگ وکشتار در بالکان باروک می‌پردازد، این شرم می‌تواند در تمام دنیا و نزد تمام انسانها باشد. فکر می‌کنم این نوع نگاه مارینا و اینکه مثلا طوری از جنگ بالکان صحبت می‌کند که می‌تواند برای بقیه هم مسئله باشد، از مهمترین دلایل مخاطب زیادی است که آثارش می‌تواند داشته باشد.

■ و به طور خاص در مورد این کار؟ در «زندگی و مرگ مارینا آبراموویچ» این جریان چگونه است؟

در این اثر، هم مارینا قصه‌هایی از زندگی‌اش را پیدا کرده که به نظرش قابلیت این پرداخت را داشته است. او داستان‌های عجیب و جالب شخصی زندگی‌اش را در اختیار رابرت ویلسون گذاشته تا به چیزی عمومی که همه بتوانند با آن ارتباط برقرار کنند، تبدیل شود. به‌طوری که آنتونی آهنگساز کار، این اثر را با «ریتم صفر» آبراموویچ مقایسه می‌کند. اثری متعلق به سال ۱۹۷۴ که در آن مارینا از تماشاگرانش خواست تا با استفاده از هفتاد و دو وسیله یی که در اختیار آنها گذاشته بود هرچه می خواهند برسر او بیاورند. آنتونی در این رابطه می‌گوید: «در هر دو اثر مارینا خود را در مقابل مخاطب قربانی می‌کند، ولی این بار به جای وسیله قصه‌های زندگی شخصی‌اش را در اختیار مخاطب قرار داده و به او اجازه می‌دهد هر کاری که تمایل دارد با آن بکند.» ویلسون نیز برخورد قابل توجهی با این اتفاقات دارد تا حدی که آنچه بوجود آمده است، می‌تواند برای همه ارزش دیدن داشته باشد. مباحث بنیادینی مثل ارتباطات خانوادگی، رابطه‌ی زن و مرد، رابطه‌ی یک کودک جنگ با جهان پیرامونش و ... که حتی اگر کسی مارینا آبراموویچ را نشناسد و قصه‌های زندگی او را نداند، می‌تواند با آن ارتباط برقرار کند. ویسلون این موضوعات را به رنگ و فرم و حرکتی دیدنی و قابل توجه تبدیل کرد، انگار یک تابلوی نقاشی عجیب کشیده بود.

■ مارینا آبراموویچ ۵ تجربه از ساخت زندگی‌اش تا قبل از این پروژه را داشت چرا این بار از رابرت ویلسون خواست مرگش ساخته‌شود؟

مارینا همان‌طور که در مانیفستش هم نوشته شده، اعتقاد دارد که علاوه بر چگونگی زندگی یک هنرمند چگونگی مرگش نیز دارای اهمیت است. او بر این باور است که یک هنرمند، باید هوشیارانه و بدون ترس بمیرد. به اعتقاد مارینا مراسم خاکسپاری یک هنرمند آخرین اثر هنری او خواهد بود. علاوه بر اینکه این اثر راهی بود تا آبراموویچ در مراسم تدفین خود حضور داشته باشد. او در بلگراد متولد شده، ۲۵ سال در آمستردام زندگی کرده و اکنون در نیویورک زندگی می‌کند و به همین دلیل خواست در این اثر در یک زمان در بلگراد، آمستردام و نیویورک دفن شود.

■ «طی مسیر» را برای عنوان این نمایشگاه در نظر گرفته‌ای، چرا؟ اصلا منظور از «طی مسیر» طی کردن چه مسیری و برای چه‌کسی است؟

این موضوع یک واقعیت است؛ از زمانی که من کار با مارینا آبراموویچ را شروع کردم، در حال طی کردن مسیری هستم؛ از منچستر تا مادرید، هند، ایتالیا و پاریس و ... این مسیر همواره در حال طی شدن است بدون اینکه او مسیر را برایم مشخص کند؛ این نمایشگاه نیز یک استراتژی در بخشی از همین مسیر است. همزمان که از او آموزش می‌بینم خودم هم مسیری را طی می‌کنم. منظورم از طی مسیر، طی مدت زمان مسیر نیست بلکه نوع و مقطع آن مد نظر است که چگونگی کارهای آینده من آن را مشخص می‌کند.

■ با تجربه این حضور و عکاسی از این پروژه چه چیزی برایتان اتفاق افتاد؟

این حضور و صحبت‌هایی که در طول کار با مارینا داشتم، فرصت درک بیشتر و عمیق تر تصاویر خلق شده توسط رابرت ویلسون را به من داد. خوش بختانه زمان کافی برای دیدن "تابلوهای زنده" خلق شده در کار، لذت بردن از آنها و بعدا پیدا کردن نقطه دیدی برای بیان شخصی‌آن را پیدا کردم. هر چند ابتدا این پروژه برایم در رابطه با مرگ و زندگی آبراموویچی بود که بسیار به شخصیتش علاقه مند بودم، اما بعدها سعی کردم مفاهیم مورد نظر رابرت ویلسون از صحنه‌های مختلف کار را، با آنچه که خودم برداشت کردم از دل عکس‌ها بیرون بکشم و در تصویرها بسازم و در واقع دید شخصی خودم را پیدا کنم.

نوشتن داستان برای کودکان

از کار در معدن سخت‌تر است

خانم مطلق، منشی انتشارات، روی میز دفتر کارم داستان تازه‌ای گذاشته است برای بررسی. یادداشت‌هایی هم از مدیر انتشارات روی برگه‌های داستان است: «لطفا تا پایان وقت اداری نظرتان را بنویسید». هفته‌ای ده دوازه داستان برای بررسی می‌آید و من معمولا همه را رد می‌کنم. از نظر من از بین صدها داستانی که در سال برای بررسی به دفتر انتشاراتی ما می‌آید تنها یک و به ندرت دو داستان ارزش چاپ دارند. بقیه، به معنای واقعی کلمه، مزخرف‌اند. فکر می‌کنم نوشتن داستان برای کودکان از کار کردن در معدن ذغال سنگ هم سخت‌تر است. منظورم نوشتن داستانی است که بچه‌ها از خواندنش کیف کنند و داستان تا آخر عمر توی ذهن‌شان بماند.

«مصطفی مستور، سه‌گزارش کوتاه درباره نوید و نگار، نشر مرکز»

سفرهایمان فعالیت‌هایی

حول جستجو برای خوشبختی هستند

هرآینه بپذیریم زندگی ما حول جستجوی خوشبختی می‌گردد، درآن صورت کمتر فعالیتی را می‌توان برشمرد که بیش از سفرهایی که کرده‌ایم، با تمام تناقض‌ها و مشقات‌شان، پویایی این جست و جو را آشکار کنند. سفرهای ما هر چند غیردقیق، درکی از زندگی چنان که باید باشد، فراتر از محدودیت‌های کار و تلاش معاش عرضه می‌کنند. به ندرت تصور می‌شود سفرهایمان مسائل فلسفی را مطرح کنند- منظورم مسائلی است که تفکری ورای عملی بودن را می‌طلبند. هنر سفر کردن طبیعتاً شامل پرسش‌هایی است نه چندان ساده و نه تا این حد پیش پا افتاده و مطالعه درباره آن‌ها می‌تواند تا حدودی به فهم آن چیزی که فیلسوفان یونانی به زیبایی آن را eudaimonia یا شکوفایی انسان می‌نامیدند، کمک کند.

«آلن دوباتن، گلی امامی، هنرسیر وسفر، انتشارات نیلوفر»

ازدواج کردن مثل رفتن به نظام وظیفه بود

معاف شدن وجود نداشت

از مادربزرگم خواستم استخاره کند تا ببینم ازدواج کنم یا نه. و جواب «بسیار خوب» بود. پس آن همه شک و دودلی، آن همه فلسفه‌بافی بیهوده بود؟ این بود که تمام و کمال تسلیم قرآن شدم. صبورانه در انتظار آن «بسیار خوب» ماندم.

از آن جایی که به قول بقیه کسی را «دم دست» نداشتم، مادربزرگم به خواستگاری می‌رفت. من که تا آن موقع این رسم و رسوم را «عقب ماندگی» می‌دانستم، حالا می‌دیدم که خودم تسلیم آن شده‌ام. بله، خواستگاری هم مثل سفره انداختن، نذر کردن، مثل رفتن به امامزاده داود بود. همان طور که ازدواج کردن هم عملی بود که می‌بایستی انجام داد؛ مثل رفتن به نظام وظیفه. ولی «معاف شدن» هم وجود نداشت.

«بهمن فرزانه، چرکنویس، انتشارات ققنوس»